

ایان مک‌یوان

ماشین‌هایی مثل من

آدم‌هایی مثل تو

مترجم: اشکان غفاریان دانشمند

## یک

شراب مقدس علم بود و امیدی موعود و دیرینه. آمال و آرزوها آرام و قرارمان را گرفته بود، برای پوشاندن جامه‌ی واقعیت به یک اسطوره و برای به اوج رسیدن عشقی هولناک به خود. به محض آنکه امکانش فراهم شد، درنگ نکردیم و راهی نماند جز آنکه دنبال میل و آرزوهایمان برویم و وقتی نگذاریم به آنچه ممکن است عاقبت کارهایمان باشد. به عبارتی اولی، می‌خواستیم از اخلاقیاتمان بگریزیم و با الوهیت رودررو شویم و حتی جایش را با گونه‌ای بی‌نقص از خودمان پر کنیم. و به عبارتی عملی‌تر، قصد داشتیم نسخه‌ای بهبودیافته و مدرن‌تر از خودمان را بسازیم و در خوشی این ابداع غرق شویم و از هیجان ارباب شدن به خود بی‌الیم. در خزان قرن بیستم، بالاخره از راه رسید، اولین گام به‌سوی تحقق یافتن رؤیای دیرینه، آغاز درسی پرطول و تفصیل به خودمان، همان درسی که می‌گفت هر قدر هم پیچیده باشیم، هر قدر هم پُرآباد و توصیف‌ناپذیر، حتی در جزئی‌ترین اعمال و حالاتمان، این امکان وجود دارد که از ما تقلید شود و همه چیز شکل بهتری پیدا کند. من هم مردی جوان در میان ماجرا بودم، پذیرنده‌ی قبراغ و مشتاق در آن سپیده‌دم پُرسوز و سرد.

انسان‌های مصنوعی، مدت‌ها قبل از ظهورشان، به تصویری کلیشه‌ای بین مردم تبدیل شده بودند، برای همین هم وقتی پا به دنیا گذاشتند، بعضی‌ها را مایوس کردند. تصورشان، شتاب‌زده‌تر از تاریخ و پیشرفت‌های فناوری، این آینده را

در کتاب‌ها و بعدها در فیلم‌ها و نمایش‌های تلویزیونی به نمایش گذاشته بود، طوری که انگار انسان‌های بازیگر، با نگاه‌های سرد و بی‌تفاوت و با حرکات تصنعی سر و پیش‌های خشک کمر، ما را برای زندگی با عموزاده‌هایمان، که از آینده می‌آمدند، آماده می‌کردند.

من هم در میان خوش‌بین‌ها بودم. جیب‌هایم پر بود از پول‌هایی که بعد از فوت مادرم و فروش خانه‌ی پدری نصیب شده بود، خانه‌ای که از قضا در منطقه‌ای روبه‌رشد واقع شده بود. یک هفته پیش از اعزام نیروهای فالکلند به مأموریتی مایوس‌کننده، اولین انسان تولیدشده، که سروشکل و هوشی قابل قبول داشت و حرکاتش باورکردنی به نظر می‌رسید و رفتارهایش را می‌شد به‌عنوان رفتارهای یک انسان پذیرفت، به فروش رسید. قیمت آدم هشتادوشش‌هزار پوند بود. یک وانت به مقصد کلاپام شمالی<sup>۱</sup> کرایه کردم و او را به آپارتمان زشتم بردم. تصمیمی بی‌پروا گرفته بودم، اما تحت‌تأثیر گزارش‌های سر آلن تورینگ، قهرمان جنگ و نابغه‌ی بی‌چون‌وچرای عصر دیجیتال، قرار گرفتم که از همین مدل تعریف می‌کرد. احتمالاً به آزمایشگاهش سپرده بود دل‌وروده‌اش را بیرون بریزند تا ببیند چطور کار می‌کند.

اسم دوازده تایی این نسخه‌ی اولیه آدم بود و سیزده تایی دیگر حوا. همه موافق بودند که شکل ظاهری‌شان خیلی ساده و مبتدی است، اما به‌هرحال ظاهری تجاری داشتند. برای اینکه تمرکز بر یک نژاد خاص نباشد، هر بیست‌وپنج مورد طوری طراحی شده بودند که قومیت‌ها و نژادهای مختلف را دربر بگیرند. شایعات و بعدها شکایت‌هایی مطرح شد مبنی بر اینکه عرب‌ها از یهودی‌ها جدا نیستند. آدم‌وحواها از نظر برنامه‌نویسی و حافظه‌ای که از زندگی در محیط بیرون برایشان تعریف شده بود، مشابه بودند. هنوز هفته‌ی اول تمام نشده بود که تمام حواها به فروش رسیدند. در یک نگاه سرسری، آدم من به ترک‌ها یا یونانی‌ها شباهت داشت. وزنش هفتادوهفت کیلو بود، برای همین ناچار شدم از همسایه‌ی طبقه‌ی بالایی،